

## اصالت تاریخی حدیث<sup>1</sup>

تنظیم و تحقیق:  
حلقه علمی حدیث

**چکیده:** «اصالت تاریخی حدیث»، موضوع اصلی گفتاری است که استاد محمدعلی مهدوی‌راد در همایش «عرصه‌ها و روش‌های حدیث‌پژوهی» ارائه نموده است. وی نخست به جایگاه سنت نبوی در دین اسلام اشاره داشته و حجیت سنت را امری مورد اذعان و اتفاق دانشمندان اسلامی برشمرده است. در بخش بعدی، با تأکید بر اهتمام مسلمانان نسبت به حفظ سنت، کتابت و تدوین حدیث را با وجود ممانعت حکومتی، امری مسلم‌عنوان کرده و تشکیکات مستشرقان نسبت به اصالت تاریخی حدیث را ناروا دانسته است.

**واژگان کلیدی:** تاریخ حدیث، تدوین حدیث، کتابت حدیث، منع تدوین حدیث، نقد حدیث.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم. بسم الله الرحمن الرحیم. الحمد لله رب العالمین و الصلاة والسلام علی رسول الله سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله الطیبین الطاهرین المعصومین.

... باز هم خرسندم و اظهار شادمانی می‌کنم که در فرصتی کوتاه پس از آن جلسه

1. مشروح سخنرانی حجت‌الاسلام و المسلمین مهدوی‌راد، در سومین همایش سالانه عرصه‌ها و روش‌های حدیث‌پژوهی، مورخ 1389/3/6؛ مشهد مقدس.

فاخر و فحیمی که چند وقت پیش در خدمت شما عزیزان بودیم<sup>۱</sup>، به مشهد بازگشتیم. من بارها گفته‌ام که نسبت خراسان و مشهد برای من، حکم همان ماهی را دارد که آن را از دریا به بیرون می‌اندازند و او نهایت تلاش خودش را به کار می‌گیرد تا برگردد و البته گاهی هم نمی‌تواند برگردد و قربانی می‌شود. از آنجا که من خراسانی هستم و همچنین این که من با کمال افتخار بن‌مایه‌های عشق و علاقه و گرایش به تفسیر و حدیث را از حوزه خراسان دارم، حقیقتاً به این جایگاه و پایگاه افتخار می‌کنم. این عشقی که در جان ما نسبت به ثقلین از سال‌های اول طلبگی در این حوزه نهاده شد، خوشبختانه همچنان وجود دارد و هیچ روزی و هفته‌ای و ماهی و سالی بر من نمی‌گذرد جز اینکه به خاطر آنکه در محضر ثقلین هستم و تأملات در حد فهم خودم را درباره قرآن و حدیث دارم، خوشحال‌تر می‌شوم.

از دوستان بسیار عزیز و گران‌قدر خودم در دفتر تبلیغات سپاسگزاری می‌کنم. باید طبیعتاً پرچم این حرکت یعنی حرکت توجه به حدیث، توجه به روایت، توجه به سنت را این عزیزان در خراسان و مشهد و در کنار مضجع مطهر حضرت علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام التحیه‌والثناء) برافرازند که جایگاه این امام بزرگوار در پالایش و تصحیح و جهت‌دهی به این میراث، بسیار بسیار بزرگ است. در این باره، شاید اگر مناظرات آن بزرگوار به خوبی مطالعه و دسته‌بندی شود و معیارها و ملاک‌ها نیز استخراج شود، دست‌مایه بزرگی برای فهم حدیث است.

من برای اینکه فرصت خیلی زیادی در اختیار ندارم، سعی می‌کنم موضوعی را که دوستان عزیز اعلام کرده‌اند، مطرح کنم و بعضی از منابعی را که آورده‌ام، برای نمونه بخوانم.

در مقدمه بحث، بعضی از نصوص را که برای ما باعث روشنایی دل، تأمل، بیداری و آگاهی است درباره موضوع این جلسه است و مقدمه بحث بنده نیز هست، مطرح می‌کنم:

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «ألا إني أوتيت الكتاب و مثله معه»<sup>۲</sup>. یعنی سنت من، برای هدایت انسان به قله‌های کرامت و انسانیت، همسنگ و همسان و همبر قرآن است. حدیث مشهور و معروف و قطعاً متواتر «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و

1. اشاره به نخستین همایش تفسیر و تفسیرنگاری در حوزه علمی خراسان که به همت گروه آموزشی علوم قرآن و حدیث دفتر تبلیغات اسلامی خراسان رضوی در اردیبهشت ماه 1389 برگزار شد.  
2. فضل بن شاذان، الايضاح، ص 215؛ خطیب بغدادی، الکفاية في علم الرواية، ص 24.



عِترتی<sup>۱</sup> «هم همین است. در آیهٔ ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ﴾<sup>۲</sup> که الآن به بحث‌های تفسیری آن نمی‌پردازیم. اینکه خداوند گاهی اینگونه تعبیر می‌کند که: ﴿فلا وربک﴾ به خدای تو سوگند یا ﴿إفراً باسم ربک﴾ به نام رب

باید طبیعتاً برچم این حرکت، یعنی حرکت توجه به حدیث، توجه به روایت، توجه به سنت را، این عزیزان در خراسان و مشهد و در کنار مضجع مطهر حضرت علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء برافرازند که جایگاه این امام بزرگوار در پالایش و تصحیح و جهت‌دهی به این میراث، بسیار بسیار بزرگ است.

خودت، این اضافه کردن رب به پیغمبر اکرم، نکتهٔ بسیار مهمی است. به هر حال، در ادامهٔ آیه که می‌فرماید: ﴿حتیٰ یحکموک فیما شجر بینهم﴾، درست است که ظاهر آن و سیاق، اقتضا می‌کند که حاکمیت بخشیدن در مسایل قضاوت و داوری است؛ ولی همچنان که مفسران از جمله علامه طباطبایی؛ گفته‌اند، حاکمیت بخشیدن به فرهنگ، سنت و آموزه‌های نبوی ۶ در صفحهٔ ذهن و صحنهٔ زندگی به طور مطلق است.

اضافه بر این آیه، در کنارش این روایت را هم بخوانیم که: «لا تجعلونی کقدح الراكب»<sup>۳</sup>. این روایت را من شاید اگر اغراق نکنم، بیش از صد بار در جاهای مختلف خوانده‌ام و هر گاه که می‌خوانم، برایم بسیار تکان‌دهنده است. این تعبیر رسول الله با توضیحی که ابن اثیر در «النهاية» دارد<sup>۴</sup>، روشن می‌شود به فضایی جوان توصیه می‌کنم که از مطالعهٔ «النهاية» غافل نباشید. من اولین بار توجه به این کتاب را

1. احمد بن حنبل، مسند، ج 3، ص 4؛ مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، ج 4، ص 36 و 37؛ ابوعبدالله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 148.

2. نساء/65.

3. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج 2، ص 492.

4. ابن اثیر، النهایة، ج 4، ص 19.

چندین سال قبل از انقلاب، از سخنرانی‌های مرحوم استاد شهید مطهری رضوان الله تعالی علیه یاد گرفتم. خیلی کتاب مهمی است. در فهم روایات و در معنا کردن روایات، کتابی نه کم‌نظیر، که بی‌نظیر است. در توضیح این روایت گفته‌اند که راکبان و قافله‌سالاران، وقتی حرکت می‌کردند، در دل قافله‌ها چهار تا چهار تا، یا پنج تا پنج تا، با هم رفیق می‌شدند. اینها ظرفی داشتند که جمعی در آن غذا می‌خوردند. اگر شما هم مثل من، بخشی از زندگی خود را در ده زندگی کرده باشید و به مزرعه رفته باشید، خیلی خوب می‌دانید. ما وقتی به درو می‌رفتیم، چهار پنج تایی با هم برمی‌گشتیم. یک ظرف‌هایی بود که هر چه پایین‌تر می‌آمد، باریک‌تر می‌شد و هر چه بالا می‌آمد، دهانه آن گشاد می‌شد. مانند «تُغار»‌هایی که خود ما خراسانی‌ها می‌گوییم. این ظرف‌ها نوعاً محکم بود؛ ولی قیمت چندانی نداشت و به آن «قدح» می‌گفتند. قافله وقتی که حرکت می‌کرد، طبیعی بود که این افراد، درهم و دینار خود را در جایی می‌گذاشتند که در دسترس دیگران نباشد تا اگر دزدی به کاروان زد، آن را پیدا نکند. بعد از آن، آذوقه‌هایشان را می‌گذاشتند و بعد از آن، مثلاً لباس‌هایشان را می‌گذاشتند و بعد هم، فرض کنید تشک خود را و همین طور تا آخر. آخر پالان شتر یا اسب، چنگکی داشتند که وقتی همه چیز را می‌گذاشتند، این قدح را از آنجا آویزان می‌کردند. پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: «لا تجعلونی کقدح الرّاکب». این توضیح این اثر است. خیلی نکته جالبی است. پیغمبر می‌فرماید: من در زندگی شما، نباید مثل قدح راکب باشم، همه کارهای خود را بکنید و در آخر، یادتان بیاید که یک پیغمبری هم دارید. حرف‌های خود را می‌زنیم و استدلالمان را ارایه می‌کنیم. از آقای پروفیسور فلان، آقای دکتر فلان، آقای فلان، نقل می‌کنیم. بعد یادمان می‌آید که حالا یک روایتی هم تیمناً و تبرکاً در آخر بیاوریم. وزان روایت «لا تجعلونی کقدح الرّاکب»، همان وزان آیه «فلا وربک لا یؤمنون حتی بحکموک فیما شجر بینهم» است. همه اینها نشان می‌دهد که سنت، و حدیث به عنوان حکایت سنت، از جایگاه بسیار بسیار بلند و از مکانت رفیعی برخوردار است و ما آنچنان که شأن و حد آن است به آن نپرداخته‌ایم.

این جمله‌ای که از مقام معظم رهبری خواندند<sup>1</sup>، نکته مهمی بود. ایشان از

1. اشاره به فرازی از پیام رهبر معظم انقلاب به مناسبت افتتاح مؤسسه فرهنگی دارالحدیث که توسط مجری همایش، قرائت گردید: «اهتمام به حدیث، پس از تمسک به کتاب حکیم حمید، برترین وظیفه‌ای است که عالم دین بدان مکلف است؛ این، استضائه از انوار علم و حکمتی است که از کلام و تعلیم و هدایت پیامبر مکرم اسلام و ائمه معصومین : از اهل بیت آن حضرت علیهم الصلوة و السلام ساطع می‌گردد و خرد و اندیشه انسانی را دستگیری و راهنمایی و زندگی بشر را برخوردار از سلوک حکیمانه و خردمندانه می‌کند...».

همان قدیم این دغدغه را داشتند. سال‌های 50 و 51، یک جزوه کوچکی، به عنوان «صبر» منتشر شد. این جزوه، محصول پنج - شش جلسه صحبت‌های بین‌الصلاتین ایشان در مسجد کرامت بود که خود من هم شرکت می‌کردم. ایشان در مقدمه آن نوشته بودند که در این جزوه، «صبر» را فقط از دیدگاه روایات بحث کرده‌اند تا سهم مغفول و فراموش شده حدیث را در فهم دین گزارده باشند. این سهم هنوز هم مغفول است. وقتی فضایی دانشکده حدیث به محضر ایشان رفتند، ما هم همراه آنان بودیم<sup>1</sup>. ایشان فرمودند: آقای ری‌شهری برای احیای سنت، همت ورزیدند. من نزدیک ایشان

پیغمبر می‌فرماید من در زندگی شما، نباید مثل فدح را کب باشم، همه کارهای خود را بکنید و در آخر، یادتان بیاید که یک پیغمبری هم دارید. حرف‌های خود را می‌زنیم و استدلالمان را می‌کنیم... بعد یادمان می‌آید که حالا یک روایتی هم تیمنا و تبرکا در آخر بیاوریم.

بودم، عرض کردم: انگار همان آرمان قدیمی شما را تحقق بخشیدند و به تعبیر «سهم مغفول» اشاره کردم. انگار که خاطرهای یادشان بیاید، سه - چهار بار تکرار کردند: «سهم مغفول»... این سهم، واقعاً مغفول است. به خاطر اینکه فهم حدیث، واقعاً ساده نیست. مغفول است از این جهت که هر بقالی خیال می‌کند که می‌تواند حدیث نقل کند و هر سرکارعلیه‌ای به خودش حق می‌دهد که بیاید جلوی تلویزیون و برای هفتاد میلیون نفر، حدیث را غلط بخواند و غلط معنا کند. روایت «تحن معاشر الأنبياء لانورث ما تركناه صدقة» که با معیار و ملاک و بنیان و پایه فرهنگ تشیع، دروغ و جعلی است و وجودش، ضربه برای پایه تفکر تشیع است، شخصی در تلویزیون با تأکید می‌گفت این روایت صحیح است و خیلی هم خوب است. روایتی که نه تنها امامیه آن را جعلی دانسته است؛ که زیدیه و اسماعیلیه هم آن را جعلی دانسته‌اند. تا این قرون اخیر، حدیث با اجازه نقل می‌شد و هر کسی حق نداشت که حدیث نقل کند. من وقتی به محضر حضرت آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی رفتم که از ایشان اجازه روایت بگیرم، کمی از من روایت سؤال کردند، از «کافی» و از این طرف و آن طرف. اگرچه خود ایشان بعد فرمودند حالا که دیگر اجازه حالت تشریفاتی پیدا کرده است. ولی با این

1. این دیدار در تاریخ 1383/4/8 صورت پذیرفت. برای مطالعه متن فرمایشات رهبر معظم انقلاب در این دیدار، ر.ک: فصلنامه علوم حدیث، ش 32.



حال، مطالبی از من پرسیدند. بعد به پسر بزرگوارشان - آقا محمود - گفتند که ایشان دستی در حدیث دارند؟ بعد از آن به من اجازه روایت دادند.

به نظر من، حجیت سنت در گستره تمدن اسلامی و در از نای تاریخ اسلام، با مخالفت قطعی روبرو نشده است. این تعبیرها را با دقت عرض می‌کنم. یعنی تأمل می‌کنم و عرض می‌کنم. درست است که تقریباً از قرن دوم به این طرف، از کسانی یا جریان‌هایی اسم برده‌اند که با حجیت سنت مخالفت داشتند؛ از جمله، شافعی در «الأم»<sup>۱</sup> بدون اینکه کسی را مشخصاً معرفی کند، مطالبی را در این زمینه گفته است. ولی بعدها کسانی در این قرن‌های اخیر مانند «خضری بیک» و امثال او، این مخالفت‌ها را به مخالفت معتزله و شیعه تفسیر کردند. این حرف بی‌ربط و بی‌اساسی است. بنده در مقاله‌ای که در دانشنامه جهان اسلام<sup>۲</sup> چاپ شده است، در این زمینه یک طبقه‌بندی ارائه کرده‌ام که آن را در همین جا هم، سال گذشته بحثی تحت عنوان «رویکردهای نو درباره حجیت سنت» ارائه کردم. می‌توان گفت کسانی که حجیت سنت را انکار کرده‌اند، در واقع می‌گویند ما سنت موجود و محکی، یعنی آنچه که در دست ماست را نمی‌توانیم اثبات کنیم و لذا با آن مخالفت می‌کنیم. مثل جریانی که در مصر از

۱. کتابی از محمد بن ادریس شافعی در زمینه اصول فقه و اصول حدیث.

۲. رک: دانشنامه جهان اسلام، مدخل «حدیث - پژوهش‌های حدیثی مسلمانان».

آقای «توفیق صدقی»<sup>1</sup> شروع شد و ادامه آن توسط «رشید رضا»<sup>2</sup> و سپس جریان «القرآنیون»<sup>3</sup> و امثال اینها دنبال شد.

یک نکته را هم اینجا داخل پراکنش عرض کنم - البته این را از باب اینکه بنده آخوند هستم نمی گویم و می توان راجع به آن، تتبع تاریخی انجام داد - نکته آن است که همه مواضع نادرست در مقابل دین را کسانی صورت داده اند که دروس دینی خوانده اند. این را من اخیراً متوجه شدم و خیلی چیز مهمی است. اینهایی که در مصر شروع کردند به گفتن این سخنان که سنت در مقابل قرآن، حجیت ندارد و قرآن بس

حجیت سنت در گستره تمدن اسلامی و در درازنای تاریخ اسلام، به نظر من با مخالفت قطعی روبرو نشده است... می توانیم بگوییم کسانی که حجیت سنت را انکار کرده اند، در واقع می گویند ما سنت موجود و محکی، یعنی آنچه که در دست ماست را نمی توانیم اثبات کنیم و لذا با آن مخالفت می کنیم.

است، اولین فردشان، آقای «توفیق صدقی» است که یک دامپزشک است! نفر بعد که «اسماعیل ادهم»<sup>4</sup> است، او هم دامپزشک است! یعنی اینها نیامدند درس دین را درست از بنیان بخوانند. «شلتوت»، در «الازهر» رنج فراوانی برده تا اینکه ملا شده است. طبعاً اگر حرفی هم بزند، مثل بُتُن محکم است. این خیلی مهم است. یک وقتی قبل از انقلاب، شخصی کتابی علیه بعضی از مسایل اسلام نوشته بود و بعد نوشته بود که من متخصص زبان هستم! آقای فلسفی؛ در سخنرانی خود گفته بود: «آقا این هم شد استدلال؟! تمام حمال های انگلستان به زبان انگلیسی حرف می زنند!» چون تو متخصص زبان انگلیسی هستی، باید علیه دین حرف بزنی؟! این جریان «القرآنیون»

1. محمد توفیق صدقی (م 1920م) از متفکران مصری. وی بانگارش مقاله «الإسلام هو القرآن وحده»، نخستین کسی بود که در دوران معاصر، نظریه «قرآن بسندگی» و عدم اعتبار سنت در فهم دین را مطرح کرد و انتقادهای فراوانی را به سوی خود برانگیخت.

2. رشید رضا (م 1282ق) از شاگردان شیخ محمد عبده (م 1266ق) که «المنار»، تفسیر ناتمام استاد وی، به قلم او و البته بر خلاف استاد، با گرایشات سلفی به انجام رسید. رشید رضا هر چند، حجیت سنت را می پذیرد؛ اما سنت قولی پیامبر را با ادعای عدم نگارش روایات در عهد پیامبر، از اعتبار ساقط می داند.

3. فرقه قرآنیون در قرن سیزدهم، توسط «عبدالله جکرالوی» از مخالفان حجیت سنت، در شبه قاره هند پایه گذاری شد. دو شعار اصلی این فرقه، قرآن بسندگی در شناخت دین و نفی اعتبار سنت نبوی است. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: علی نصیری، رابطه متقابل کتاب و سنت، 207-222.

4. اسماعیل ادهم (م 1940م)، از دانشمندان مصری و قایلان به عدم حجیت سنت.

هم تقریباً همین‌گونه هستند. نکته‌ای که من به دوستانمان عرض کردم و به شما هم عرض می‌کنم، این است که ما نباید خیلی خوشحال شویم از اینکه صف کسانی را که مخالف سنت هستند، زیاد می‌کنیم. استاد بزرگوار ما می‌گفت اگر حرف را به شیطان هم خواستید نسبت دهید، باید مستند نسبت دهید. نباید چون شیطان است، هر چه به دهانتان آمد بگویید. ما فقط یک متنی داریم که یک پاکستانی نوشته است به نام «القرآنیون» و یکی دیگر هم که آقای دیگری نوشته است وضعیف‌تر از آن است. به شما می‌گویم که نصف بیشتر مطالب کتاب «القرآنیون» غلط است؛ مستندات آن غلط است؛ این آقا درست ندیده است و بعد هم نقل کرده است و فضلالی ما هم براساس آن نقل می‌کنند. من بعضی از نمونه‌های عینی اشتباهات آن را در همان مقاله نوشته‌ام. از جمله اینکه نقل کرده‌ام «زکی ابوشادی»<sup>۱</sup> در کتاب «ثورة الاسلام»<sup>۲</sup>، صریحاً نوشته است که: «وزن حجیت سنت پیغمبر در فهم دین، همان وزن قرآن است. ولی اینکه دست ماست، از پیغمبر نیست». پس این فرد، مشکل دیگری دارد؛ مشکل او، مشکل میراث اهل سنت است.

جریان دیگری که من نام آن را «جریان تجدیدنظر طلب» گذاشته‌ام و به نظر من در میان اهل سنت، جریان مبارکی است. ضمن اینکه به عظمت سنت معتقد است و اصالت تاریخی سنت را باور دارد، ولی معتقد است این میراثی که در اختیار ماست، پیراسته نیست، سره نیست، حتی نسبت به مسلم و حتی بخاری! این یک جریان بسیار خردمندانه و عاقلانه‌ای است که نباید برادران اهل سنت، اینها را به الحاد و علمانیّت<sup>۳</sup> و این‌گونه مسایل رمی کنند. آقای «اسماعیل کردی»<sup>۴</sup> - که من خودم او را دیدم و چون ناشر است، از او برای آمدن به ایران دعوت کردم و متأسفانه نیامد - کتاب بسیار خوبی نوشته است به نام «نحو تفصیل قواعد نقد متن الحدیث»<sup>۵</sup>. در این کتاب، یک حرف خیلی خوبی زده است. مقدمتاً عرض می‌کنم که «ابن تیمیّه»<sup>۶</sup> برای سلفی‌ها

1. ابوشادی احمد زکی (1892-1957م) از چهره‌های برجسته قرآنیون است. ر.ک: دراسات فی الفرق القرآنیون و شبهاتهم حول السنة، صص 156-197.

2. این کتاب توسط دار مکتبة الحیة در بیروت چاپ شده است.

3. معادل «سکولاریسم» در زبان عربی.

4. از نویسندگان تواندیش و معاصر سوریه.

5. این کتاب در سال 2002 م در دمشق منتشر شده است.

6. تقی الدین ابوالعباس دمشقی حنبلی، معروف به «ابن تیمیّه» (م 728ق) پس از احمد بن حنبل، نخستین پیشوای فکری سلفی‌هاست. درباره وی، ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابن تیمیّه».



نعوذ بالله جایگاه خدایی دارد. این آش شور است؛ چه کسی گفت؟ شیخ الاسلام! این چغندر را هم نباید خرد کرد؛ چه کسی گفت؟ شیخ الاسلام! این جایگاه ابن تیمیه است. کتابی امسال در نمایشگاه بود که توصیه می‌کنم دوستان آن را بخوانند و از معدود نمونه‌ها در نقد یک سنی از وهابیت است. نام این کتاب، «نقد الخطاب السلفی؛ ابن تیمیه نمودجاً» است. این کتاب پُر و پیمانی در ردّ «ابن تیمیه» است و بسیار قابل توجه است. مؤلف در مقدمه‌اش گفته است ما به یک چیز بدی مبتلا شدیم و آن هم اینکه هر چه می‌گوییم چه کسی گفته است؟ جواب می‌شنویم: شیخ الاسلام!

ما تاریخ را نمی‌سازیم. ما تاریخ را گزارش می‌کنیم. البته نقالی نمی‌کنیم؛ بلکه تحلیل می‌کنیم. واقع صادق تاریخ به ما نشان می‌دهد که سنت حتی به معنای سنی آن، یعنی آنچه که ما بین الدفتین مسلم و بخاری و امثال اینهاست، نه همه آن، ولی بخشی از آن، با سنت کتبی به ما منتقل شده است؛ نه شفاهی.

می‌گوید من به یک بنده خدایی راجع به شیعیان مطلبی گفتم. گفت اینها کافر و مُلحدند! گفتم یعنی چه؟! اینها شهادتین می‌گویند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، حج می‌روند... گفت مگر نخوانده‌ای شیخ الاسلام چه نوشته است؟ گفتم شیخ الاسلام چه نوشته است؟ و حالا نوشته باشد، او که پیغمبر نیست. بعد می‌گوید با خودم گفتم که بلند شوم و بروم کتاب‌های شیخ الاسلام را بخوانم و ببینم که چه می‌گوید و سپس این کتاب را در ردّ ابن تیمیه می‌نویسد.

به هر حال، این وضعیت ابن تیمیه است. اسماعیل کردی در کتابش می‌گوید: شما که «ابن تیمیه» را قبول دارید؛ «ابن قیّم»<sup>2</sup> را هم قبول دارید، این دو نفر قواعدی را برای تشخیص حدیث مجعول گفته‌اند. مثلاً اگر متن حدیث با مسلمات تاریخی در تضاد باشد، مجعول است. اگر با خرد جمعی در تضاد باشد، مجعول است. سپس می‌گوید اگر اینها را قبول دارید، پس این حدیث «مسلم» اینگونه است؛ این حدیث «بخاری» هم اینگونه است. این جریان، به نظر من جریان خیلی قابل توجهی است. اما کار بزرگانی که ملا هم هستند و ما هم به آنها احترام می‌گذاریم، مثل آقای «ابراهیم

1. «شیخ الاسلام»، لقبی است که بر ابن تیمیه نهاده‌اند.

2. ابن قیّم جوزیه، (م 751ق) از چهارهای برجسته سلفیه. درباره وی، رک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، مدخل «ابن قیّم جوزیه».

فوزی<sup>۱</sup>، «محمود ابوریة»<sup>۲</sup> صاحب «اضواء علی السنة المحمدية» که این اواخر، شیعه هم شده بود، بد نیست، ولی نتیجه آن خطرناک است. یکی از شاگردان فاضل ما، می خواست کتاب ابوریة را ترجمه کند. گفتم به این نکته توجه کن که ایشان بالاخره می خواهد به این نتیجه برسد که سنت، بی سنت! ولو این سنت به معنای سنی آن باشد. این حرف، حرف درستی نیست. بنده عرض می کنم که ما تاریخ را نمی سازیم. ما تاریخ را گزارش می کنیم. البته نقالی نمی کنیم، بلکه تحلیل می کنیم. واقع صادق تاریخ به ما نشان می دهد که سنت حتی به معنای سنی آن، یعنی آنچه که ما بین الدفتین مسلم و بخاری و امثال اینهاست، نه همه آن، ولی بخشی از آن، با سنت کتبی به ما منتقل شده است؛ نه شفاهی. اینکه خود بزرگان اهل سنت هم نوشتند که تا اول قرن دوم، اصلاً حدیث نوشته نشد، فی الجمله قابل قبول است، فلذا در آن «وضع» هست، «جعل» هست، مسایل دیگری هست... این دیدگاه آثار خیلی بدی باقی گذاشته است که من در همین کتاب «تدوین الحدیث»<sup>۳</sup> آثارش را به تفصیل نوشته ام. اما سه جریان بسیار قوی بعد از منع، کماکان کتابت می کرد. اولاً بدانید که منع خلیفه اول، به هر دلیلی، اصلاً جدی گرفته نشد. بعد وقتی که به دوره خلیفه دوم می رسید، می بینید درباره دوره او به صراحت نوشته شده است که: «إنّ الاحادیث کثرت علی عهد عمر بن الخطاب...»<sup>۴</sup>. یعنی در دوره اول، مسئله منع، جدی گرفته نشد و بعد از آن، خیلی ها نوشتند. اولین حرف جریان های مخالف سنت، این است که می گویند پیامبر شخصاً منع کتابت کرده است: «لقد منع الرسول أن تكتب أقواله و أفعاله حتی لا یقدسها الناس فیما بعد». این حرف بسیار عجیبی است. می گویند خود پیغمبر گفت نویسد تا کلام پیغمبر مانند قرآن، مقدس نشود! این آقای ابوریة می گوید اگر بنا بود، سنت نوشته شود و نوشته می شد، میراث علوی در حد یک صحیفه نمی شد که همه آن حدود 60 روایت است. راست هم می گوید. صحیفه ای که در منابع اهل سنت نقل

1. ابراهیم فوزی از متفکران تجدیدنظر طلب در اهل سنت است که دیدگاههای خویش را در کتاب جنجال پراکنیز «تدوین السنة» (1994م) منتشر کرده است.

2. محمود ابوریة (م 1979م). مهم ترین کتاب های او، کتاب اضواء علی السنة المحمدية أو دفاع عن الحدیث است که اولین بار در سال 1957م / 1377ق، به چاپ رسید و دیگری کتاب ابو هریره شیخ المضیره که به سال 1963م، منتشر شده است.

3. مشخصات نشر: محمد علی مهدوی راد، تدوین الحدیث عند الشیعة الإمامية، نشر هستی نما، تهران، 1388.

4. محمد بن سعد هاشمی، الطبقات الکبری، ج 5، ص 143.



شده است و آقای رفعت فوزی<sup>۱</sup> با عنوان «صحیفه علی ابن ابی طالب دراسته توثیقیه» جمع کرده است، بیش از این مقدار نیست. ولی ابوریه و سایر دوستان ما باید توجه کنند که صحیفه‌ای که در منابع اهل سنت، از علی ۷ نقل شده است، غیر از صحیفه‌ای است که ما

خاورشناسان که قبل از انقلاب، درباره فرهنگ شیعه اصلاً مطالعه نکرده بودند، الآن به گونه‌ای وارد شده‌اند که «هاروارد»، کرسی شیعه شناسی دارد؛ «آکسفورد»، کرسی شیعه شناسی دارد. شما هم باید کم کم کمرتان را برای جواب‌های محکم ببندید. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد...

داریم. ما دو نوع صحیفه از علی ۷ داریم. یک صحیفه، همانی است که اهل سنت نقل می‌کنند که مباحث دیات و قصاص در آن بوده است و حدود شصت روایت هم بیشتر در آن نیست. یک صحیفه دیگری ما داریم که هفت عنوان دارد که یکی از عناوین آن، صحیفه است. یکی کتاب الجامعه است، یکی دیگر کتاب علی... ابوریه می‌گوید اگر نوشتن حرف‌های پیغمبر ارزش داشت، باید علی ابن ابی طالب ۷ که آن همه نزد پیغمبر ۶ بود، خیلی بیشتر از اینها می‌نوشت. ایشان در واقع یک آجر لقی را گذاشته است و می‌خواهد روی آن، بنای بزرگی را بسازد نمی‌داند که این صحیفه، همه آن چیزی نیست که از علی ۷ مانده است.

خاورشناسان که قبل از انقلاب، درباره فرهنگ شیعه اصلاً مطالعه نکرده بودند، الآن به گونه‌ای وارد شده‌اند که «هاروارد»، کرسی شیعه شناسی دارد؛ «آکسفورد»، کرسی شیعه‌شناسی دارد. شما هم باید کم کم کمرتان را برای جواب‌های محکم ببندید. عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد. اینها آمدند گفتند مگر شما خودتان نمی‌گویید که پیغمبر دستور منع داد، صحابه و تابعین اول - یعنی تابعین کبار - هم ننوشتند؛ پس سنت، بی سنت. آقای مصطفی اعظمی کتاب «دراسات فی الحدیث النبوی و تاریخ

1. از پیش‌تازان دفاع از سنت. کتاب «توثیق السنة فی القرن الثانی الهجری: أسسه و اتجاهاته» از آثار مهم او در این زمینه است.

تدوینه<sup>۱</sup> را در پاسخ به آنها نوشت. من توصیه می‌کنم این کتاب را مثل «مکاسب» بخوانید. کتاب بسیار مهمی است. حق‌شناسی می‌کنم و می‌گویم فهرستی که من از کاتبان حدیث در کتابم آورده‌ام، غیر از پنج مورد - مانند معاویه که من او را کاتب نمی‌دانم - از فهرست ایشان است. آقای اعظمی در آنجا حرف مهمی دارد. می‌گوید من از خاورشناسان توقع ندارم؛ ولی از آقای رشید رضا تعجب می‌کنم که اینگونه حرف می‌زند. ایشان نفهمیده است که گاهی «حدثنا» و «آخرنا» ارجاع به کتاب است؛ نه به فرد. همین نوع تفکر در میراث حدیثی که حضرت آیت‌الله سیستانی مطرح کردند و شاگردان ایشان الآن دارند آن را گسترش می‌دهند و بحث بسیار بسیار مهمی است که سندها در کافی، به فرد است یا به کتاب است.<sup>۲</sup> آقای اعظمی می‌گوید که ما حتی یک حدیث سالم که بگوید پیامبر منع کتاب کرده است، نداریم. به جز حدیث «ابوسعید خدری» که در صحیح مسلم هست<sup>۳</sup> و البته بین «رفع»<sup>۴</sup> و «وقف»<sup>۵</sup>، مردد است. پس در واقع روایت صحیحی که پیغمبر بگوید ننویسید نداریم.

خداوند، آیت‌الله شریفزاده گلپایگانی را رحمت کند. ایشان، آیات الاحکام استرآبادی را تحقیق می‌کرد و به خاطر مشکلاتی، جلد‌های بعدی چاپ نشد. در پاورقی جلد اول، فواید فراوانی دارد. یکی از فواید ایشان در پاورقی این است که می‌گوید اگر پیغمبر، یک حدیث مختصری هم در منع کتابت داشت، خلیفه اول و دوم برای منع، به آن استناد می‌کردند. چرا استناد نکردند؟ این حرف آقای شریعت زاده را امتیاز احمد خان هم در کتاب «التوثیق المبکر للحدیث النبوی»<sup>۶</sup> گفته است. کتاب بسیار خوبی است که به انگلیسی نوشته است و فردی آن را به عربی ترجمه کرده است. بنابراین، ما منع شرعی نبوی نداریم.

1. اصل کتاب، رساله دکتری مؤلف بوده که به زبان انگلیسی در سال 1978 چاپ شده است. مؤلف سپس آن را تعریب کرده و متن آن را بازنویسی کرده است. متن عربی این کتاب در سال 1396 ق در ریاض به چاپ رسیده است.

2. در این باره ر.ک: بازسازی متون کهن حدیث شیعیه تألیف سید محمد عمادی حائری (مرکز تحقیقات دارالحدیث، 1388).

3. مسلم بن حجاج نیشابوری، الجامع الصحیح، ج 8، ص 229.

4. اصطلاحی که در علم الحدیث برای منتهی شدن سند حدیث به پیامبر به کار می‌پرند. ر.ک: مقباس الهدایة (دلیل ما، 1385)، ج 1، ص 172.

5. اصطلاحی که در علم الحدیث برای منتهی شدن سند حدیث به صحابی به کار می‌پرند و از اسباب ضعف حدیث است. ر.ک: مقباس الهدایة (دلیل ما، 1385)، ج 1، ص 246.

6. رساله دکتری وی به زبان انگلیسی که توسط عبدالمعطی امین قلجی به زبان عربی ترجمه و در سال 1990 م در پاکستان منتشر شده است.

سپس به سراغ واقعه‌ای که اتفاق افتاده است، می‌آییم. بله، سیاست منع در دورهٔ خلیفه اول و بعد هم خلیفه دوم، دنبال شده است. خلیفه دوم، هر که را می‌دید، حدیث می‌نویسد، کتک می‌زد. اما ببینید، وقتی حاکمیت، چیزی را می‌خواهد، این مطالبه، سطح جامعه را می‌گیرد؛ اما عمق جامعه را نمی‌گیرد. بگویند نوشته نشود؛ مگر می‌شود هیچ کس ننویسد. یک عده مخفیانه می‌نویسند، تاریخ می‌گوید علی بن ابی‌طالب و علویان و شیعیان، زیر بار نرفتند. آقای «شوقی ضیف» در کتاب تاریخ ادبیات خود، در جلد اول می‌نویسد: «یظهر أنّ عناية الشيعة بكتابة الفقه كانت قوية»؛ چرا؟ «لاعتقادهم في أئمتهم»<sup>1</sup>. می‌گوید چون شیعیان دربارهٔ ائمه خود معتقدند امامان آنها، در همه چیز امام هستند، لذا چون علی بن ابی‌طالب دستور به کتابت داد، اینها هم انجام دادند. بنابراین کتابت حدیث در شیعه از همان روز اول شروع شده است. از طرف دیگر، جریان دیگری هم از مخالفان سیاست منع وجود داشت که بر اساس شواهدی که در دست است، پنجاه نفر از صحابه را شامل می‌شود. به این پنجاه تن صحابه، تابعین کبار و صغار را هم اضافه کنید. حتی فرزند عمر «عبدالله بن عمر»، با پدرش در کتابت حدیث مخالف بود. مجموعه‌ای است به نام «موسوعة فقه السلف» که طرح آن 70 جلدی است و تا به حال 30 جلد آن چاپ شده است. «فقه عبدالله بن عمر»، یکی از عناوین آن است. در مقدمه‌ای که مؤلف بر فقه عبدالله بن عمر نوشته است، فهرستی از مخالفت‌های عبدالله با پدرش را ارائه کرده و آورده است که وی با پدرش در سی و شش مورد مخالفت کرده است. بعضی از این موارد، دقیقاً همان چیزی است که علی بن ابی‌طالب می‌گفته است. یکی از موارد هم، همین مسئله کتابت حدیث است. پس اینگونه نیست که همه زیر بار رفته باشند.

جریان سومی که به کتابت حدیث اشتغال داشت، جریانی است که به دستور خود دستگاه خلافت، کتابت حدیث می‌کرد. من در کتاب خود، نام ده نفر را آورده‌ام از جمله زید بن ثابت، ابوموسی اشعری، أم المومنین و... اینها از طرف حکومت، هم می‌توانستند فتوا دهند و هم می‌توانستند بنویسند.<sup>2</sup>

نکتهٔ آخر اینکه برای توجیه کار خلیفهٔ دوم، ده توجیه آورده‌اند که من این توجیها را نقد کرده‌ام.<sup>3</sup> بالاخره خلیفه است. کار غلطی کرده و باید آن را درست کنند. صاحب

1. شوقی ضیف، تاریخ الأدب العربی، ج 2، ص 453.

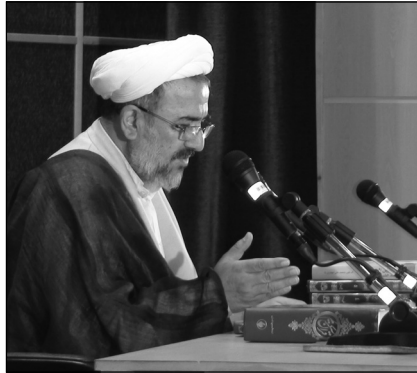
2. ر.ک: محمدعلی مهدوی‌راد، تدوین الحدیث، صص 69-99.

3. ر.ک: همان، صص 114-156.

«منهج النقد»، آقای «عتر»<sup>۱</sup> را در دانشگاه دمشق دیدم. گفتم که شما فرموده‌اید توجیهی که من برای کار خلیفه می‌پسندم این است که ایشان می‌تسید که اگر حدیث نوشته شود، حدیث و قرآن با هم در آمیخته شود. گفتم من که عرب نیستم و لذا اوج و فرود زبان را هم نمی‌فهمم؛ اما تو که عرب هستی، می‌توانی به ذهنت بقبولانی که حدیث با قرآن قاطی می‌شد و یک عرب، وقتی که مراجعه می‌کرد نمی‌فهمید که اینجا آیه است و اینجا حدیث است؟! کمی فکر کرد و گفت: حالا مثلاً چه می‌گفتم؟ من در دلم گفتم: مثلاً می‌گفتی که آقای خلیفه غلط کرد. او چون نمی‌تواند بگوید که غلط کرد، توجیه می‌کند. یکی از توجیها هم این است که چون در جامعه، کتابت ضعیف بوده است و کسی نمی‌توانسته است بنویسد، گفتند ننویسید. هم برای آنها گفتنش راحت بود و هم مردم که نمی‌توانستند بنویسند، خیلی راحت قبول کردند. این هم حرف نستی است که «واقدی» در «فتوح البلدان» گفته است که نوزده نفر بیشتر اهل کتابت نبودند. این حرف بی‌پایه‌ای است. شما جلد هشتم «المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام» اثر جواد علی<sup>۲</sup> را بخوانید؛ «مصادر الشعر الجاهلی» ناصر الدین اسد<sup>۳</sup> را بخوانید و از همه مهم‌تر «صناعة الكتاب و الكتابة فی الحجاز» ماجد بن عبود که حدود دو سال پیش چاپ شده را بخوانید. بعد می‌دانید که اینگونه نبوده است. ده‌ها نفر بودند که می‌توانستند بنویسند و می‌نوشتند. فضالی اهل سنت، برای اینکه این مشکل را حل کنند، آمدند و در میراث کهن جستجو کردند. در آثاری مانند «صحائف الصحابة و تدوین السنة» تألیف احمد عبدالرحمان صویان<sup>۴</sup> و «معرفة النسخ و الصحف الحدیثية» تألیف بکر بن عبدالله ابوزید<sup>۵</sup>، نشان دادند که سنت کتابت وجود داشته است. بالأخره وقتی که ما سنت را به هر جهت نگهداریم، پایه‌های میراث خودمان را محکم می‌کنیم. نباید اینگونه فکر کنیم که داریم سراغ کسان دیگر می‌رویم و اشکالی ندارد میراث آنها را زیر سؤال ببریم.

در شیعه، آقای «یحیی محمد» که خودش می‌گوید از شاگردان آقای صدر است،

1. نورالدین عتر از صاحب نظران علوم حدیث در اهل سنت و استاد دانشگاه دمشق که کتاب وی در علم الحدیث، «منهج النقد فی علوم الحدیث» از آثار برجسته علوم حدیث در دوره معاصر است.
2. مشخصات نشر: جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، الشریف الرضی، قم، 1380.
3. مشخصات نشر: اسد، ناصر الدین، مصادر الشعر الجاهلی و قیمتها التاریخية، دارالجیل، بیروت، 1988.
4. مشخصات نشر: صویان، احمد عبدالرحمان، صحائف الصحابة و تدوین السنة النبویة المشرفة، بی‌جا، 1410ق.
5. مشخصات نشر: ابوزید، بکر بن عبدالله، معرفة النسخ و الصحف الحدیثية، دارالریاء، ریاض، 1412ق.



- در لندن زندگی می‌کند و نویسنده بسیار خوبی هم هست و من به آثار دیگر ایشان هم علاقه دارم - بر پایه همین نقل‌های بی‌اساس، نه‌تنها پنبه حدیث اهل سنت را زده است؛ که کم‌کم پنبه حدیث در تاریخ شیعه را هم زده است. کتاب «مشکلة الحدیث» او را ببینید. خود کتاب، فی حدّ نفسه، کتاب بدی نیست؛ ولی بالاخره ما وقتی

حرفی می‌زنیم، باید آنچه را که در دل تاریخ است، درست نقل کنیم. نمی‌توانم از خودم بسازم و این طرف و آن طرف آن را بزنم. این کتاب، دو باب دارد: مشکل حدیث سنی و مشکل حدیث شیعه. هر دو باب در نهایت به این نتیجه ختم می‌شود که چون کتابت حدیث، مشکل داشته است، حدیث هر دو فرقه مشکل پیدا می‌کند. در حالی که این‌گونه نیست و تاریخ صادق به‌گونه دیگری است. البته ما معتقدیم، میراث حدیثی در شیعه، قوی‌تر و استوارتر است و در اهل سنت به‌گونه دیگر است.

این را هم خوب است بشنوید که آقای «ابن قرناس» کتابی نوشته است به نام «القرآن و الحدیث»<sup>1</sup>. این کتاب حدود ششصد صفحه است. در همان اول کتاب گفته است که من هم «کافی» را و هم «صحیح مسلم» را و هم «صحیح بخاری» را نقد متن می‌کنم. ولی جالب است، با اینکه قاعدتاً برای نقد شیعه، داعی داشته است، نقد کافی، 84 صفحه است و بقیه این ششصد و اندی صفحه، نقد مسلم و بخاری است. آن قسمتی هم که نقد کافی است، مربوط به «مغیبات» است که البته ما آنچه را که در کافی دلالت بر علم غیب امام دارد، مبنائاً قبول داریم؛ ولی او قبول ندارد. طبعاً این اشکال، مبنائی است. این نشان می‌دهد که الحمدلله میراث ما، میراث استوار و قوی و درستی است. ولی ما هیچ باکی نداریم که در مورد میراث دیگران هم بدون احساسات و از سر علم و تحقیق تاریخی حرف بزنیم. و السلام علیکم و رحمة الله.

### کتابنامه:

1. ابن اثیر، النهایة فی غریب الحدیث، مؤسسه اسماعیلیان، قم، 1364.

1. این کتاب در سال 2008 در بغداد منتشر شده است.

2. ابن حنبل، احمد، مسنده، دار صادر، بيروت.
3. ابن شاذان، فضل، الايضاح، تحقيق جلال الدين حسيني ارموى.
4. بغدادى، خطيب، الكفاية فى علم الرواية، دار الكتب العربى، بيروت، 1405 ق.
5. حاكم نيشابورى، ابو عبدالله، المستدرک على الصحيحين، دار المعرفة، بيروت، 1406 ق.
6. شوقى ضيف، تاريخ الأدب العربى (العصر الجاهلى)، دار المعارف، قاهره.
7. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، دار الكتب الإسلامية، تهران، 1367.
8. مهديوى راد، محمدعلى، تدوين الحديث عند الشيعة الإمامية، نشر هستى نما، تهران، 1388.
9. نصيرى، على، رابطه متقابل كتاب و سنت، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامى، تهران، 1386.
10. نيشابورى، مسلم بن حجاج، الجامع الصحيح، دار الفكر، بيروت.
11. هاشمى بصرى، محمد بن سعد، الطبقات الكبرى، دار الكتب العلمية، بيروت، 1410 ق.